**بحران اکراین، سرریزی از یک تضاد بلوک های امپریالیستی**

**۵ اسفند ۱۴۰۰- نویسندگان خیزش**

**یادآوری کوتاهی از روابط اکراین و روسیه:**

اکراین و روسیه تاریخی درهم تنیده دارند. میراث مشترک دو کشور بیش از ۱۰۰۰ سال سابقه دارد و به زمانی برمی‌گردد که اولین کشور اسلاو دراین منطقه متولد شد. حدود سال ۹۸۸ میلادی ولادیمیر اول - شاهزاده کی‌یف - آیین مسیحیت ارتودوکس را قبول کرد و همین نقطه آغازی شد برای مسیحی شدن روس‌‌ها. طی ده قرن گذشته اوکراین مرتبا توسط قدرت‌های رقیب تکه تکه شد.

سال۱۹۹۱ بعد از فروپاشی امپراتوری شوروی سابق، مجلس اوکراین استقلال این کشور را اعلام کرد.

 تنش‌ها در شرق اوکراین وقتی بالا گرفت که جنبش میدان از نوامبر ۲۰۱۳ علیه ویکتور یانوکوویچ رئیس‌جمهوری وقت و از متحدان روسیه آغاز شد. یانوکوویچ بالاخره وادار به ترک کشور و گریختن به روسیه شد.

روسیه که در آن زمان خود درگیر اعتراض‌های داخلی بود، نمی‌خواست اوکراین به بلوک غرب بپیوندد. همزمان در شرق اوکراین گرایش‌های جدایی‌طلبانه نزدیک به ملی‌گرایی روس شکل گرفت.

روسیه از جدایی‌طلبان حمایت کرد. جنگ در شرق اوکراین، هزاران نفر را کشت و یک میلیون نفر را آواره کرد. در نهایت دو جمهوری خلق دونتسک و لوهانسک اعلام موجودیت کردند. نیمی از دونباس در اختیار شورشیان نزدیک به روسیه قرار گرفت. مسکو به کریمه نیز یورش برد و آنجا را پس از رفراندومی، ضمیمه خود کرد.

پس از شکست‌های ارتش اوکراین در برابر جدایی‌طلبان، آلمان و فرانسه طرح صلحی را پیشنهاد کردند که پس از توافق طرفین در مینسک پایتخت بلاروس در فوریه ۲۰۱۵ به توافق مینسک معروف شد. بر اساس توافق مینسک، قرار شد خودمختاری شورشیان به رسمیت شناخته شود و مورد عفو عمومی قرارگیرند.

توافق مینسک به درگیری‌های بزرگ خاتمه داد اما تنش‌ها پایان نیافت. دولت مرکزی اکراین به وعده هایش عمل نکرد و ناتو با فشار آمریکا به سیاست توسعه طلبانه اش به سمت شرق و الحاق اکراین به ناتو ادامه داد.

روسیه هم تعرضات سیاسی - اقتصادی اش را در شرق اکراین ادامه داد و تشدید کرد. مسکو روابط نزدیکی با جدایی‌طلبانی که کنترل بخشی از منطقه دونباس در شرق اوکراین را در اختیار دارند، طی سال‌ها ایجاد کرده، اما در عین حال می‌گوید که در جنگ هشت ساله این جدایی‌طلبان با نیروهای دولتی اوکراین هیچ نقشی ندارد. طی این مدت غرب همیشه در هراس از حمله احتمالی روسیه به اوکراین بود. اما چگونه و چرا این دو منطقه از زمان آغاز نزاع در سال ۲۰۱۴ تاکنون هر روز به روسیه نزدیکتر شدند؟ دیمیتری مدودوف رئیس جمهوری سابق روسیه می‌گوید: از ‌آوریل سال ۲۰۱۹ و زمانی که ولادیمیر پوتین فرمانی را امضا کرد که براساس آن به ساکنان دونباس اجازه داده می‌شد طی روندی سریعتر از حد معمول تقاضای شهروندی روسیه بکنند، ۸۰۰ هزار پاسپورت روسی صادر شد. اتحادیه اروپا در آن زمان این اقدام را حمله به حاکمیت اوکراین شمرد و ولودیمیر زلنسکی رئیس جمهور اوکراین خواهان اعمال تحریم‌های بیشتری علیه مسکو شد.

ماه مه سال ۲۰۲۱ زلنسکی این اقدام مسکو را گام اول برای ضمیمه کردن این منطقه به خاک روسیه توصیف کرد. یک مقام بلندپایه از جمهوری خودخوانده خلق دونتسک سال ۲۰۱۶ به خبرگزاری رویترز گفت: روسیه به طور مستقیم حقوق بخش کارمندان خدمات عمومی و بازنشستگی در دو منطقه جدایی طلب شرق اوکراین را می‌پردازد. پس از آغاز جنگ، کی‌یف پرداخت حقوق کارمندان بخش خدمات را به مردمی که در بخش تحت کنترل جدایی‌طلبان زندگی می‌کردند متوقف کرد. کار اغلب صنایع سنگینی که درآمد دونباس به آن وابسته بود متوقف شد. مسکو می‌گوید که منابع مالی دولت‌‌های جدایی طلب را تامین نمی‌کند.

**روبل روسی، مدارس و تعطیلات ملی**

در هر دو منطقه جدایی‌طلبان دیگر از هریونیا ( واحد پول اوکراین) استفاده نمی‌کنند و پول رایج این مناطق روبل روسی است. مدارس محلی برنامه‌ آموزشی ملی روسیه را تدریس می‌کنند و نظام آموزشی اوکراین در این مدارس جایی ندارد.

سال ۲۰۲۱، جمهوری خلق دونتسک روز ۱۲ ژوئن (روز روسیه) را برسمیت شناخت. این روز در روسیه تعطیل ملی است و در آن سالگرد استقلال روسیه از اتحاد جماهیر شوروی به یاد آورده می‌شود.

**فرمان تجاری**

اواخر سال ۲۰۲۱، پوتین دستور داد که دولت روسیه محدودیت‌های صادرات و واردات کالا بین روسیه و بخش‌هایی از دونتسک و لوهانسک را بردارد. مقام‌های روسی می‌گویند که این اقدام به منظور جبران خسارت ناشی از انسداد اقتصادی که بین این مناطق و سایر مناطق اوکراین بوده صورت گرفته است. وزیر خارجه اوکراین اما این فرمان پوتین را برگ دیگری از «دخالت فاحش» در امور داخلی اوکراین دانست و بلافاصله به وزارت خارجه روسیه اعتراض کرد.

**حمایت از حزب حاکم در انتخابات**

روسیه متحد (یونایتد راشا)، حزب حاکم روسیه که حامی پوتین است، در مناطق شرقی اوکراین که تحت کنترل جدایی طلبان طرفدار مسکو است، در جریان انتخابات پارلمانی سپتامبر ۲۰۲۱ تبلیغات انتخاباتی می‌کرد. در حالی که کی‌یف این اقدام را نوعی از «روسی‌سازی» توسط مسکو قلمداد کرد، مسکو گفت هیچ چیز غیرمعمولی در رای دادن - مردمی که تابعیت دوگانه روس و اوکراینی دارند - در انتخابات روسیه وجود ندارد. نتیجه انتخابات در دونباس به ‌شدت به نفع حزب حاکم سنگینی می‌کرد.

**دوران پاندمی کرونا و واکسن**

مقام‌های محلی در دونتسک گفتند که روسیه از ژانویه ۲۰۲۱ و به ‌رغم ممنوعیتی که کی‌یف اعمال کرده بود، محموله‌‌های واکسن اسپوتنیک وی را به این مناطق ارسال کردند. اوکراین، که استفاده از اسپوتنیک را ممنوع کرده بود، گفته بود در انتظار محموله‌های واکسن ارسالی ساخت غرب است.

با این حال صندوق سرمایه‌گذاری مستقیم روسی (RDIF) که بازار واکسن اسپوتنیک در خارج از مرزهای روسیه را اداره می‌کند گفت که این صندوق هیچ محموله‌ای به دونتسک یا لوهانسک نفرستاده است.

زلنسکی گفت: احتمال برگزاری رفراندوم در مورد آینده مناطق مورد مناقشه شرق اوکراین و نیز کریمه - که سال ۲۰۱۴ ضمیمه خاک روسیه شد- را رد نمی کند، اما زلنسکی نگفت که کی و یا چطور چنین رفراندمی می‌تواند برگزار شود. دمتری پسکوف سخنگوی کرملین گفت: برگزاری رفراندوم امری کاملا مربوط به امورداخلی اوکراین است.

پارلمان روسیه (دوما) پیش‌تر از پوتین خواسته بود تا استقلال منطقۀ دونباس را که اغلب ساکنانش روسی زبانند به رسمیت بشناسد.

اینک روسیه نزدیک به ۱۵۰ هزار نیرو در مرزهای اوکراین همراه با تجهیزات نظامی سبک و سنگین مستقر کرده، ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه، دوشنبه شب ۲۱ فوریه پس از به‌رسمیت شناختن استقلال دونتسک و لوهانسک، دستور استقرار نیروهای روسی در این منطقه را صادر کرد. تصمیم پوتین در به‌رسمیت شناختن استقلال دونتسک و لوهانسک با واکنش‌های گسترده بین‌المللی رو به ‌رو شد و بحران اوکراین شدیدتر از قبل شده است.

**در خبرهای جاری می خوانیم:**

ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه بامداد پنجشنبه ۲۴ فوریه/ ۵ اسفند اعلام کرد که به ارتش روسیه دستور داد «عملیات ویژه‌ای» در منطقه دونباس انجام دهد.

همزمان ارتش روسیه زیرساخت‌های نظامی در اوکراین را مورد حمله قرار داد. قرار است رئیس جمهوری آمریکا بعد از رایزنی با سران گروه هفت پاسخ واشنگتن به مسکو را به مردم آمریکا اعلام کند.

به گزارش رسانه‌های روسیه (راشاتودی، تاس و غیره) در فرمان پوتین آمده است:

«شرایط ما را ملزم به اقدام قاطع و فوری می‌کند. جمهوری‌های خلق دونباس بر این اساس با درخواست کمک به روسیه متوسل شدند. با تصویب شورای فدراسیون و به موجب معاهدات دوستی تصویب شده توسط مجمع فدرال مبنی بر کمک متقابل به جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک، تصمیم به انجام یک عملیات نظامی ویژه گرفته‌ام. »

همزمان پوتین در یک نطق تلویزیونی گفت قصد دارد اوکراین را «غیرنظامی» و «نازی‌زدایی» کند. رئیس جمهوری روسیه گفت: «ما هیچ برنامه‌ای برای اشغال اوکراین نداریم.»

همزمان با نطق تلویزیونی پوتین سی ان ان و سی بی اس و چند رسانه اوکراینی گزارش دادند صدای انفجارهایی در سراسر اوکراین از جمله در کی‌یف شنیده می شود.

نیروهای اوکراین مستقر در مرزهای این کشور اعلام کردند که ارتش روسیه از سمت بلاروس و از شرق و همچنین از کریمه که در سال ۲۰۱۴ ضمیمه خاک روسیه شد عملیات نظامی علیه این کشور را آغاز کرده‌اند. بر این اساس این حمله ساعت پنج بامداد صبح دیروز آغاز شده است و به اطراف کیف پایتخت اکراین رسیده است.

ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهوری اوکراین طی نطقی در تلویزیون آغاز «عملیات ویژه» ارتش روسیه در دونباس را تأیید کرد. زالنسکی گفت:

«روسیه به زیرساخت‌های نظامی ما و به نیروهای ما در مرز حمله کرد. در بسیاری از شهرهای اوکراین صدای انفجار شنیده می‌شود. ما در سراسر کشور اعلام قوانین جنگی می‌کنیم.» زلنسکی در ادامه افزود: «دقیقه‌ای قبل با پرزیدنت بایدن تلفنی صحبت می‌کرد. ایالات متحده در تلاش برای تشکیل یک ائتلاف جهانی است. امروز اما همه باید آرامش خود را حفظ کنند. اگر می‌توانید در خانه بمانید.»

جو بایدن، رئیس جمهوری آمریکا با انتشار بیانیه‌ای گفت:

«دعاهای جهانیان امشب با مردم اوکراین است زیرا آنها از حمله غیرقانونی و غیرقابل توجیه نیروهای نظامی روسیه رنج می‌برند.» بایدن در این بیانیه خاطرنشان کرد که آمریکا، متحدان و شرکایش پاسخی هماهنگ و قاطع به روسیه خواهند داد و مسکو را پاسخگو خواهند کرد.

همزمان ارتش روسیه زیرساخت‌های نظامی در اوکراین را مورد حمله قرار داد. قرار است رئیس جمهوری آمریکا بعد از رایزنی با سران گروه هفت پاسخ واشنگتن به مسکو را به مردم آمریکا اعلام کند.

نشست اضطراری وزرای خارجه کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو صبح روز پنج‌شنبه پنجم اسفند در بروکسل آغاز می‌شود. ینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو حمله روسیه به اوکراین را محکوم کرد و آن را "گستاخانه و نقض آشکار حقوق بین‌الملل" خواند. استولتنبرگ در توییتر خود نوشت که این حمله امنیت اروپا را تهدید می‌کند.

جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا در گفتگو با ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، حمله "بی‌دلیل و غیرموجه" روسیه به اوکراین را محکوم کرد و گفت زلنسکی را از اقدامات برنامه ریزی شده آمریکا و متحدان آن علیه روسیه از جمله "تحریم های سخت" مطلع کرده است. برای درک چگونگی سرریز شدن این تضاد باید کمی به عقب برویم و این تضاد را عمیق تر بشکافیم.

**منافع و درگیری های ژئوپلیتیک**

بعد از فرریختن اتحاد شوروی و از هم پاشیدن پیمان ورشو، امپریالیسم آمریکا و هم پیمانانش پایان تاریخ (به گفتۀ فوکویاما) را اعلام کردند. جناح هائی از آنها استراتژی جهان یک قطبی به رهبری آمریکا را پی ریزی کردند، استراتژی یک قطبی که اینها برای آیندۀ جهان ترسیم می کردند به زودی با تحولات جهانی، آن طور که استراتژهای غرب پیش بینی می کردند، پیش نرفت. برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی ( BRIC ) قدرت های جدیدی هستند که قدرت های آمریکا، اتحادیۀ اروپا و ژاپن را به چالش می کشند. در تقسیم کار نئولیبرالی جدید، جهانی شدن بازار و نقش کلیدی شرکت های فراملیتی، به کشورهای بلوک شرق، نقش بخصوصی داده شده است: استفاده از نیروی کار ارزان و مواد اولیه، بهره برداری از علم و دانش و بهترین باقی مانده های صنعت فضائی و گسترش صدور سرمایه و کالا با ایجاد سیاست درهای باز و بازار رقابتی و آزاد شدن منابع انرژی. از نقطه نظر استراتژیک، راه یابی غرب به سواحل دریای سیاه، آنها را به بازار قفقاز نیز نزدیک می سازد و سواحل جنوبی روسیه را از زیر نفوذ آن خارج می کند.

با آنکه روسیۀ یلسین با این استراتژی همراه شد آمریکا از انحلال پیمان ناتو خودداری کرد و با ترغیب کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به پیوستن به ناتو، آن را تقویت کرد. بیم و تردیدهای اروپا و غرب از بازسازی قدرت روسیه و تحدید منافع توسعه طلبانۀ این کشور و دفاع از منافع جدیدی که تغییر رژیم های این کشورها برای بازار سرمایه داری فراهم آورده بود، مبنای این استراتژی جدید بود.

برژینسکی با بنیانگذاری موافقت نامۀ مشترک سه جانبۀ کلوپ خصوصی مقامات عالی رتبۀ آمریکائی، اروپائی و ژاپنی، اهداف و شیوه هایی را که اروپائی ها باید در پیش بگیرند آشکارا بیان می کند: «نباید اجازه داد که روسیه یک ابر قدرت شود. می بایست سیبری را استعمار کرد و منابع انرژی را تحت کنترل در آورد». (زبیگنیف برژینسکی، انتخاب واقعی، انتشارات اودیل ژاکب، پاریس، ۲۰۰۴ و عرصۀ بزرگ کارزار، انتشارات بایارد، پاریس ۱۹۹۷)

اینها اجزای یک جنگ سرد نوین هستند که از کوسوو و از هم پاشاندن یوگسلاوی شروع شد. روسیۀ پوتین کوشش دارد که با ایجاد یک فضای اقتصادی واحد متشکل از روسیه، روسیۀ سفید، اوکراین و قزاقستان به مثابۀ آلترناتیوی در برابر اتحادیۀ اروپا با این استراتژی مقابله کند. این کشور برای جلوگیری از نفوذ آمریکا به ابتکارات خویش در زمینه های صنعتی، نفتی، نظامی و تجاری شدت بخشیده و در طرح «اروپائی- آسیائی» اش برنامۀ سلاح های هسته ای را از سرگرفته است. این طرح می خواهد با طرح استراتژیک «اروپائی- آتلانتیک» مقابله نماید. پوتین با تکیه بر ارزش های سنتی، فامیل، تهذیب اخلاقی، عفت جنسی و اخلاق مسیحی، ایدئولوژی و گرایشی را بر پایۀ وحدت قومی- زبانی تمدن آسیائی - روسی پیشنهاد می کند. فضای اوراسیائی سعی دارد اقوام اسلاو، تورانی (ترک های آسیای مرکزی)، ارمنی و اوگور را گرد هم آورد. این استراتژی توسط جناح های راست و ناسیونالیست در روسیه تقویت می شود. دوگین Douguine نظریه پرداز این جریان، در سایت «جبهۀ ملی بلشویک»، اوکراین را با نام قدیمی اش «روسیۀ جدید» Novorossia نام برد. که یک بار هم این نام مورد استفادۀ پوتین قرار گرفت. تضاد استراتژیک بین آمریکا و متحدانش از یکسو، و روسیه که می کوشد چین را نیز با خود همراه و یا دست کم بی طرف سازد از سوی دیگر، زمینه ساز دخالت قدرت های اروپائی و آمریکا از یک سو و روسیه از سوی دیگر در امور داخلی این کشورها گردیده است. بی گمان این تضاد استراتژیک منعکس کنندۀ تضاد منافع امپریالیستی و سلطه طلبانۀ میان این دو بلوک است. منافعی که با منافع توده های مردم منطقه اروپا و آسیا و منافع کارگران و زحمتکشان سراسر جهان در تضاد است و نه تنها از نظر اقتصادی و امنیتی و جانی، بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز لطمات دیرپا و سنگینی بر کارگران و دیگر زحمتکشان وارد می سازد.

جنگ سرد جدید ابزارهای جدیدی هم دارد که یکی از آنها انقلاب های ساختگی و یا منحرف کردن جنبش های انقلابی واقعی است. برای این کار بایستی شرایطی وجود داشته باشد و غالب کشورهای بلوک شوروی سابق پس از فروپاشی، این شرایط را داشتند. ویژگی مهمی که تقریبا بر همۀ کشورهای سابق بلوک شوروی حاکم می باشد حضور یک سیستم اداری فاسد و پوسیده است. روند خصوصی سازی در همه جا، از آنجا که اهرم های قدرت و نفوذ در دست بوروکراسی و تکنوکراسی سابق باقی مانده بود، همراه با تقلب و فساد همه گیر بود. این نه تنها توده های مردم بلکه بورژوازی نو پای این کشورها را هم دچار یاًس و سرخوردگی می کرد. رژیم هائی که حمایت پایه ای مردم و قسمت اعظم شاخۀ دولتی را از دست داده اند و رهبرانشان به دلیل فساد مالی و ضعف به آسانی شکسته می شوند دیگر قادر نیستند ثبات حاکمیت را تضمین کنند. مخالفان با استفاده از ابزارهای جدید تکنولوژیک و رسانه هایی که چارچوب های سنتی سانسور و خفقان را شکسته اند، به شبکۀ جهانی اینترنت وصل شده اند و از قدرت مانوور و تحرک زیادی بر خوردارند.

در نبودِ سازمان های مدنی و احزاب چپ و دموکرات قوی و سازمان یافته، مهار این جنبش ها در دست بخش هائی از باندهای حاکم قرار می گیرد. چنین است که در گرجستان، میکائیل ساکاشویلی، وزیر سابق دادگستری در کابینۀ شوارناتزه با حمایت رئیس سابق مجلس و خانم بورجاناذره، رئیس وقت مجلس، رهبری جنبش را در دست گرفت. یا در قرقیزستان رهبر اپوزیسیون کومانیسک باکیف، در کابینۀ آقایف (رئیس جمهور)، پست نخست وزیری داشت. در اوکراین نیز چنانکه دیدیم رهبران اپوزیسیون، مردان و زنان برخاسته از بورژوازی غیر حاکم بودند که برخی از آنها به الیگارش های غیر مسلط و برخی به بورژوازی خصوصی نوپای اوکراین تعلق داشتند و می کوشیدند پتانسیل اعتراضی تودۀ مردم را در جهت دست یابی خود به قدرت سیاسی یا قدرت سیاسی بیشتر مورد بهره برداری قرار دهند.

بر بستر این تضادهای داخلی، استراتژی دو قدرت آمریکا و اروپای غربی از یک سو و روسیه از سوی دیگر رودرروی هم قرار می گیرند.

روشن است که بنا بر منطق مبارزۀ طبقاتی، بنیادهای رنگارنگ و دول امپریالیستی، جنبش ها و انقلابات را به وجود نمی آورند. اما دخالتشان در نبود احزاب و سازمان های مردمی و پایدار، این جنبش ها را از اهداف دموکراتیک و مترقی دور می کند. در نتیجه اغلب این انقلابات رنگی با آنکه زیر پرچم دموکراسی صورت گرفتند نه منجر به مردم سالاری شدند و نه آزادی های بیشتری برای شهروندان به ارمغان آوردند. نمونۀ بارزش در جمهوری های سابق شوروی، گرجستان است که در زمان ساکاشویلی وقتی که با ۹۶ درصد آرا دوباره انتخاب شد و مجلس را در اختیار خود گرفت، سانسور را بر مطبوعات و رسانه ها تحمیل کرد. بازداشت های غیر قانونی و شکنجۀ مخالفان بارها توسط منابع حقوق بشری اعلام شده است و سوء استفادۀ مالی و فساد در این کشور بیداد می کند.

«انقلاب نارنجی» اوکراین در ۲۰۰۴ پس از صربستان (سال ۲۰۰۰)، گرجستان «انقلاب گل سرخ» (سال ۲۰۰۳) و «انقلاب لاله ها» در قیرقیزستان (۲۰۰۵). حکایت از آتشی می کرد که دامن اقمار و جمهوری های سابق شوروی را گرفته بود. در چنین شرایطی است که قدرت های امپریالیستی و محافل وابسته به آنها مجال تاخت و تاز پیدا کردند.

مثلا روز ۱۷ فوریه ۲۰۰۲، مادلن آلبرایت، وزیر خارجۀ سابق آمریکا در رابطه با بنیاد ژرژ سوروس، میلیاردر معروف، [طبق اطلاعیه بنیاد بین المللی رنسانس IRE بنیاد سوروس بین سال های ۱۹۹۹-۱۹۹۱، ۵۰میلیون دلار برای فعالیت هایش خرج کرده است]، نمایندگان ۲۸۰ سازمان غیر دولتی را به اوکراین دعوت کرد تا به حکومت وقت اعتراض نموده بر روند انتخابات ماه مارس نظارت کنند. شیوه های به کار برده شده در «انقلاب گل سرخ» در گرجستان در اینجا هم به کار گرفته شد. در همایش داووس، ژانویه ۲۰۰۴، رئیس انستیتوی دموکراتیک ملی آمریکا گفت: اوکراین، کلمبیا، نیجریه و اندونزی چهار دموکراسی کلیدی در آینده هستند. مادلن آلبرایت با اشاره به نامۀ جورج بوش (۴ اوت ۲۰۰۳) به کوچما اخطار کرد که نباید به دنبال قدرت باشد و دعوت کرد که اوکراین به اتحادیۀ اروپا و ناتو بپیوندد. او همچنین مقامات اوکراین را به مجازات تهدید کرد. این امر واقعیت دارد که جنبش های جوانان چون «کمارا» در گرجستان و «پورا» در اوکراین [ kmara به زبان گرجی معنای دیگر بس است می دهد و pora به زبان اوکراینی به این معناست که زمان فرا رسیده است] از سازمان های آمریکائی چون «انستیتوی جامعۀ آزاد» که تحت نام وجوه سوروس FundSoros نیز مشهور است و یا از « انستیتوی دموکراتیک ملی» مبالغی دریافت می کنند.

**«انقلاب نارنجی» چه بود؟ «میدان ۲۰۰۵-۲۰۰۴»**

 آنچه به «انقلاب نارنجی» معروف شده عبارت بود از یک رشته اعتراضات، تظاهرات، اعتصابات و دیگر رویدادهای سیاسی (مذاکرات و غیره) که از نوامبر ۲۰۰۴ تا ژانویۀ ۲۰۰۵ رخ دادند. محرک مستقیم این رویداد، اعتراض به فساد، تقلب و تهدید در جریان رأی گیری برای انتخابات ریاست جمهوری پس از انقضای دو دوره ریاست کوچما (از ۱۹ ژوئیۀ ۱۹۹۴ تا ۲۳ ژانویۀ ۲۰۰۵) بود. مضمون اصلی آن در عرصۀ سیاست داخلی اعتراض به آنچه «حکمرانی موروثی کوچما» نامیده می شد، فساد، تورم و چنگ اندازی کوچما و یانوکوویچ و طرفدارانشان به یک رشته اهرم های اصلی اقتصادی و سیاسی بود. منادیان «انقلاب نارنجی» همچنین خواستار کاهش قدرت رئیس جمهمور و افزایش اختیارات مجلس بودند. در عرصۀ سیاست خارجی، رهبران «انقلاب نارنجی» از نزدیکی بیشتر به اتحادیۀ اروپا و ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) و در نهایت عضویت اوکراین در آنها، از استقلال بیشتر از روسیه و بیرون آمدن از سازمان «جامعۀ دولت های مستقل» حمایت می کردند. این «انقلاب» منجر به ابطال دور دوم انتخابات ریاست جمهوری شد که در آن یانوکوویچ (نخست وزیر کوچما و کاندیدای مورد حمایت او) «برنده» اعلام شده بود. پس از برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، یوشچنکو، با حدود ۵۲ درصد آرا در مقابل یانوکوویچ با حدود ۴۴ درصد آرا، به ریاست جمهوری رسید و یولیا تیموشنکو نخست وزیر شد.

«انقلاب نارنجی»، برخلاف بسیاری از تحلیل های رایج، یک جنبش خود جوش و خود انگیخته، حتی جنبشی خودانگیخته که بعدها جریانات سیاسی کنترل آن را دردست گرفته باشند، نبود. بلکه حرکتی اساسا سازمان یافته بود. بُهدان هاراسیمیو در نتیجه گیری مقالۀ «*انقلاب نارنجی و علت پژمردگی آن*» می نویسد: «انقلاب نارنجی اوکراین از چشم انداز دقیق علوم سیاسی، انقلابی سازمان یافته و نه خود انگیخته به شمار می رود که با بسیج شمار انبوهی از تودۀ مردم همراه بود». آنچه در اینجا مورد نظر ماست «سازمان یافته» بودن حرکت موسوم به «انقلاب نارنجی» است، نه اینکه این حرکت واقعا یک انقلاب بود.

یک حرکت اعتراضی اواخر حکومت کوچما - یانوکوویچ، «اوکراین بدون کوچما» بود که پس از قتل هریهوری روزنانه نگار در سال ۲۰۰۰ به راه افتاد. احزاب اپوزیسیون از سال ۲۰۰۲ زمینه های شرکت در قدرت، انتقال قدرت و یا نوعی «انقلاب در دولت» یا انقلاب دولتی را تدارک می دیدند و وارد ائتلاف در این زمینه شدند. ویکتور یوشچنکو (رهبر حزب اوکراین ما)، اولکساندر موروز (رهبر حزب سوسیالیست)، پترو سیموننکو (رهبر حزب کمونیست اوکراین) و بلوک یولیا تیموشنکو بیانیۀ مشترکی در سال ۲۰۰۲ دربارۀ آغاز «انقلابی در دولت اوکراین» یا («انقلابی دولتی» در اوکراین) امضا کردند. حزب کمونیست بعدا از این ائتلاف خارج شد چون مخالف اعلام کاندیدای واحد توسط این چهار جریان برای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ بود.

برخی تحلیل گران دیگر معتقدند که «انقلاب نارنجی» حرکتی بود که از جانب محافل امپریالیستی آمریکا و اروپا به منظور بیرون آوردن اوکراین از زیر نفوذ روسیه و ادغام اوکراین در اتحادیۀ اروپا و ناتو سازمان داده شده بود. این تحلیل گران به کمک های وزارت خارجۀ آمریکا و USAID، «مؤسسۀ دموکراتیک ملی آمریکا برای امور بین المللی»، «مؤسسۀ بین المللی جمهوری خواه»، «مؤسسۀ غیر دولتی خانۀ آزادی»، «مؤسسۀ جامعۀ باز (جورج سوروس)»، «مؤسسۀ کمک مالی به دموکراسی وابسته به دولت آمریکا» اشاره می کنند.

واقعیت این است که امپریالیسم غرب در راه فتح اروپای شرقی، ابتدا سعی کرد از طریق مراودات حسنه با رهبران برخاسته از ویرانی های سقوط «سوسیالیسم موجود»، راه خود را بگشاید. یلسین در روسیه دست در دست غرب، سیستم اقتصادی و سیاسی و اداری شوروی را یک به یک از هم گسست. شوارناتزه درگرجستان با کمک ۲۰۰ کارشناس آمریکائی، ارتشش را بازسازی کرد و کوچما در اوکراین با فرستادن سربازانش به عراق به یاری مهاجمان آمریکائی شتافت...اما با تضعیف این رژیم ها و شکاف اجتماعی - سیاسی در این کشورها، امپریالیسم غرب به سمت مخالفان کمابیش لیبرال آنها و تقویت شان روی آورد. در این میان نقش سازمان های غیر دولتی (ONG) به عنوان پل های ارتباطی قابل تاًمل است.

از زمان فروپاشی شوروی، معمولا وام دهندگان سرمایه در سطح جهانی ماًموریت برپائی اقتصاد آزاد و «دموکراسی» را به عهدۀ این سازمان ها واگذار می کردند. وابستگی این نهادها به امپریالیسم غرب و هماهنگی شان با محافل تجاری بارها در مطبوعات غربی مورد انتقاد قرار گرفته است. دولت روسیۀ پوتین به این امر به خوبی واقف است. وقتی نیکولائی پاتروچف رئیس سازمان اطلاعات روسیه (FSB) گفت: «سازمان های غیر دولتی خارجی با پناه دادن به جاسوسان یک انقلاب در روسیۀ سفید و دیگر کشورهای "اتحادیۀ دولت های مستقل" سارماندهی می کردند».

رویدادهائی شبیه «انقلاب نارنجی» در اوکراین یا رویدادهائی که به سقوط یانوکوویچ منجر شدند و یا دقیق تر بگوئیم، نتایج این رویداها از مدت ها پیش جزء اهداف استراتژی های کاخ سفید و یا دولت های آلمان، انگلیس، فرانسه و غیره بودند. به گفتۀ زبیگنیف برژینسکی، مشاور سابق کارتر مندرج در لوموند دیپلوماتیک ژانویه ۲۰۰۵، «توسعۀ قلمرو اروپائی - آتلانتیکی ایجاب می کند که کشورهای تازه به استقلال رسیده شوروی سابق به خصوص اوکراین به آن ملحق شوند». دولت بوش ۶۵ میلیون دلار برای حمایت از آقای ویکتور یوشچنکو خرج کرده است.(مات کلی، آسوشید پرس،۱۱دسامبر ۲۰۰۴ همانجا). فاکت های بسیاری از این گونه را می توان فهرست کرد.

 اما جنبش هائی از قبیل «انقلاب نارنجی» و یا رویدادهائی را که منجر به سقوط یانوکوویچ شدند نمی توان تنها با دخالت امپریالیسم غرب، خواه به صورت حرکات جاسوسی، اعمال نفوذ سیاسی، اجیر کردن این یا آن سیاستمدار و تأمین مالی فلان حزب یا سازمان و غیره و یا صرفا از طریق اِعمال فشار اقتصادی از طریق صندوق بین المللی پول و یا موافقت نامۀ اتحادیۀ اروپا و یا تنها براساس رقابت و تضادهای بین آمریکا و روسیه یا اتحادیۀ اروپا و روسیه توضیح داد. همان گونه که نمی توان همۀ آنها را نتیجۀ اعتراضات تودۀ مردم به حکومت های مستبد و فاسد دانست، هرچند چه در «انقلاب نارنجی» و چه در رویدادهائی که به سقوط یانوکوویچ منجر شد توده های مردم شرکت داشتند (در اولی بیشتر و در دومی کمتر). البته همۀ این عوامل مؤثرند و نقشی بازی می کنند. برای درک و توضیح این رویدادها باید پیش از هر چیز وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه و تضادهای آن و نیروهای طبقاتی و سیاسی ِ تأثیرگذار را بررسی کرد.

در واقع «انقلاب نارنجی» محصول رشد و تکامل تضادهای درون بورژوازی اوکراین (تضاد بین الیگارش ها و بخش دیگر بورژوازی اوکراین که بالاتر توضیح داده شد و نیز اختلافات درون الیگارشهای مناطق مختلف، به ویژه مناطق شرقی و جنوبی از یک سو و مناطق غربی و مرکزی از سوی دیگر) بود. بورژوازی غیر حاکم با تکیه بر نارضائی توده های وسیع مردم که زمینه های اقتصادی و سیاسی آن بالاتر آمد در سال ۲۰۰۴ توانست رژیم سیاسی حاکم را موقتا به عقب براند و جائی برای خود در حکومت پیدا کند.

بُهدان هاراسیمیو استاد علوم سیاسی دانشگاه کالاگاری کانادا و پژوهشگر مؤسسۀ کانادائی مطالعات اوکراین، دانشگاه آلبرتا، در پایان مقاله اش زیرعنوان «*انقلاب نارنجی و علت پژمردگی آن*» در مورد رهبری «انقلاب نارنجی» می نویسد: «رهبران انقلاب نارنجی را نه روشنفکران رادیکال یا شورشیان مسلح بلکه سیاستمدارانی تشکیل می دادند که از لطف رژیم [کوچما- یانوکوویچ] بی بهره بودند اما بانکداران و آنتروپرونورهای [بنگاه داران] موفق از آنان پشتیبانی می کردند.»

(منبع: <http://www.cpsa-acsp.ca/papers-2007/harasymiw.pdf>)

منافع بورژوازی اپوزیسیون یا بورژوازی غیر حاکمی که با «انقلاب نارنجی» سهمی از قدرت را به دست آورد با منافع امپریالیسم غرب همسوئی و همخوانی داشت و از این رو مورد حمایت محافل امپریالیستی قرار می گرفت. از سوی دیگر این بورژوازی اپوزیسیون (چه الیگارش های غیر حاکم و چه بورژوازی نوپای غیر الیگارش) نیز برای دست یابی به قدرت نیاز به حمایت مادی و تبلیغاتی و سیاسی و اطلاعاتی محافل امپریالیستی غرب داشت. تنها در این مجموعۀ تضادها و کنش ها و واکنش ها می توان مضمون «انقلاب نارنجی» را فهمید: مبارزه ای در درون بورژوازی اوکراین بر سر قدرت سیاسی و داشتن سهمی بیشتر در استثمار کارگران و توده های زحمتکش و غارت منابع طبیعی. بورژوازی غیر حاکم در این مبارزۀ قدرت از یک سو با تکیه بر نارضایتی مردم و از سوی دیگر با تکیه بر حمایت محافل امپریالیستی غرب و در چارچوب تضادهای امپریالیسم آمریکا و اروپا با رژیم سرمایه داری امپریالیستی روسیه توانست سهمی در قدرت سیاسی پیدا کند اما سلطه یا هژمونی به دست نیاورد و بورژوازی حاکم ظرف چند سال توانست مواضع از دست رفته را دوباره به دست آورد. ریاست جمهوری یانوکوویچ بیان این تسخیر مجدد قدرت بود.

**مضمون مبارزۀ «اپوزیسیون» با یانوکوویچ-** «میدان ۲۰۱۴-۲۰۱۳ »

مبارزۀ اپوزیسیون با حکومت یانوکوویچ ادامۀ همان مبارزۀ قدرت ۱۰ سال پیش در درون بورژوازی اوکراین است با این تفاوت که هم نیروهای درگیر تحول یافته اند و هم شرایط مبارزۀ آنها تغییر کرده است. اما مضمون مبارزۀ آنها همان است که بود. عوامل و نیروهای محرک رویدادهائی که به سقوط یانوکوویچ منجر شدند همان عوامل و نیروهائی هستند که ده سال پیش در «انقلاب نارنجی» عمل می کردند با تفاوت های زیر:

نقش جنبش اعتراضی مردم و خواست های توده ای در اعتراضات «میدان ۲۰۱۴-۲۰۱۳» از سطح اعتراضات مردمی در «میدان ۲۰۰۵-۲۰۰۴» هم پائین تر بود و سلطه و صحنه گردانی بورژوازی اپوزیسیون و دار و دسته های ناسیونالیست و فاشیست بیشتر.

بورژوازی اپوزیسیون قوی تر از سال ۲۰۰۵-۲۰۰۴ بود، همچنین بخش هائی از الیگارش های طرفدار یانوکوویچ و حزب مناطق نیز از او جدا شده و به اپوزیسیون پیوسته بودند.

تضاد امپریالیسم غرب با روسیه به خاطر افزایش قدرت و نفود اقتصادی روسیه به ویژه در زمینۀ انرژی و نیز افزایش قدرت نظامی و مالی او شدت بیشتری پیدا کرده است و از سوی دیگر اتحادیۀ اروپا نسبت به ده سال پیش نیرومند تر شده بود و در نتیجه با قدرت بیشتری نسبت به ۲۰۰۵-۲۰۰۴ وارد عمل شد.

وجود بحران بزرگ اقتصادی شدید در اوکراین در متن ادامۀ بحران عمومی سرمایه داری در اروپا و آمریکا، در نتیجه تلاش بیشتر امپریالیسم غرب در جهت کشیدن اوکراین به مدار اقتصادی و مالی خود، تسلط بر بازار آن و کنار زدن روسیه و «پیشگیری» از حضور چین نیز مواردی هستند که در زمان وقوع «انقلاب نارنجی» نبودند یا به این شدت نبودند.

ورود قدرتمند صندوق بین المللی پول و نیز بانک جهانی و بانک اروپائی بازسازی و توسعه برای کشیدن اوکراین به زیر زنجیرهای مالی خود و شکل دادن به اقتصاد نئولیبرالی در اوکراین.

توسعۀ نقشه های استراتژیک برای سلطه بر دریای سیاه و «محاصرۀ» روسیه و گسترش قلمرو ناتو.

یکی از نتایج رویدادهای سال ۲۰۱۴ قدرت یابی احزاب و گروه های راست افراطی ناسیونالیست و بعضا فاشیستی در جنبش اوکراین و رشد روزافزون آن و نقشی است که در «انقلاب نارنجی» و به ویژه در رویدادهای «میدان» بازی کرده است. این موضوع نقطه ای مرکزی در تحلیل اوضاع کنونی اوکراین است.

توجه کنیم که خشن شدن اعتراضات در فوریه و مارس ۲۰۱۴ و ایجاد میلیشیای نظامی و سازماندهی حمله به کاخ ریاست جمهوری و پارلمان، توسط این جریان ها انجام گرفت و منجر به لغو توافق سه گانه شد. اتحادیۀ اروپا و طرفدارانش که دموکراسی و حقوق بشر را دائما تکرار می کنند و در موافقت نامۀ همکاری نیز آنها را درج کرده اند می توانند افتخار کنند که دار و دسته های شبه نظامی نئونازی و فوق راست شرایط «پذیرش» این موافقت نامه را فراهم کردند و بی شک منتظر پاداش خود نیز از الیگارش های جدید هستند. همین شبه نظامیان در موقع رأی گیری در مورد لغو زبان روسی به عنوان زبان رسمی در ایالات شرقی، در داخل و خارج پارلمان مستقر شده بودند و به اصطلاح آن را محافظت می کردند. بلافاصله پس از پیروزی مخالفان، شبه نظامیان فاشیست در نیروهای انتظامی و نظامی ادغام شدند و مناصب مهمی را در وزارت خانه های دفاع و امنیت داخلی و دادستان عمومی اشغال کردند [در دولت جدید اوکراین، ۴ وزیر اسووبودا (حزب دست راستی افراطی) وجود دارند که همگی خواستار پیوستن اوکراین به ناتو هستند] غربی ها این نیروهای فاشیست را مدافعان آزادی و دموکراسی می خوانند. آمریکا در ۲۰ سال گذشته ۵ میلیارد دلار برای حمایت از اپوزیسیون اوکراین خرج کرده است و ارتباطش با فاشیست های اوکراین به دورۀ ریگان برمی گردد.» (آلن وود...).

فساد و بوروکراسی در گروه حاکم و اپوزیسیون و نبود سازمان ها و احزاب مترقی پایدار، خلائی به وجود آورده که شعارها و برنامه های عوام فریبانۀ اسووبودا را برای بخشی از توده ها جذاب نموده است. کارگران و زحمتکشانی که در غرب و مرکز اوکراین به سمت این جریان ها جذب می شوند و یا برعکس کارگران صنایع عظیم قسمت شرقی که چشم امید به روسیه دوخته اند و منتظرند که به آنها کمک کند در اشتباه عظیمی به سر می برند. مثلاً ایالت دونباس که سرزمین حاصلخیزی است و روزی مایۀ افتخار شوروی بود، امروزه دچار آنچنان فاجعۀ اقتصادی گردیده که زمینه ساز اعتراضات متعدد کارگری است. از آن جمله جنبش و حزب ۱۵۰۰هریونیاس (Hryvnia)، ۹۳ یورو. ولی این معدنچیان که شاهد افول فعالیت اقتصادی شان هستند هنوز رو به گذشته و چشم به همسایۀ شرقی دارند.

برنامۀ سیاست خارجی اسووبودا با تاًکید بر هویت ملی و ضد روسی، اساسا بر محور پیوستن به سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می چرخد. باز مسلح شدن به سلاح های هسته ای و خروج از همۀ نهادهای همکاری وابسته به روسیه، جنبه های دیگر این سیاست را تشکیل می دهد. «ایوری لوچنکو» یکی از کادرهای حزب، سیاست فرهنگی و اجتماعی اسووبودا را به خوبی خلاصه کرده است: «ما مدافع ارزش های خانواده، مدافع اروپای ملت ها و ضد چند فرهنگی هستیم که به نظر من سیاستی برای درهم آمیختن فرهنگ های گوناگون است و این ممکن نیست...این منطقی نیست که در یک شهر فرهنگ های مختلف با هم همزیستی کنند. این انجام شدنی نیست». با وجود موفقیت های اسووبودا، چرخش های آن به نظر برخی از راست گرایان افراطی، مماشات جویانه تلقی می شود و در سمت راست آن گروه هائی دیگر سر برآورده اند مهمترین این گروه ها، باندرا، BANDERA، (استفان باندرا)، گروهی که متهم به همکاری با فاشیست ها و نازیسم است اخیرا در شورش های میدان فعال شده و میلیس های آنها در حمله به قرارگاه ها و نهادهای رژیم دست داشتند. گروه دیگر پراوی سکتور (PraviySektor) است که از میان شعله های آتش خیابان گروشسکی بیرون آمدند و به سرعت هزاران نفر را به دور خود جمع کردند. اخیراً پارلمان اوکراین راًی به ایجاد یک گارد ملی داده است. با نفوذ عناصر افراطی در نیروهای نظامی، بیم و خطر الحاق آنها به راست افراطی «پراوی سکتور» زیاد است. حتی برخی از تحلیل گرانی که برای «جنبش میدان» اصالتی قائل هستند، وجود عناصر راست افراطی در رهبری آن را مانعی در راه کسب آزادی و دموکراسی ارزیابی می کنند. مثلا در لوموند دیپلوماتیک می خوانیم: «هرچند جنبش" میدان" از اصالت و روحیۀ شهروندی برخورداراست و جایگاه مهمی در جنبش همگانی مردم اوکراین در کسب آزادی و دموکراسی و استقلال دارد. اما با وجود این عناصر در رهبری جنبش دورنمای سازنده ای را پیش روی نمی گذارد».(منبع پیشین)

مقایسه ای بین «بهار عربی» و « انقلاب های رنگی» بدون شبیه سازی برای نتیجه گیری بحث ما جالب است.

در آنجا نیز بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و از بین رفتن چتر حمایتی که بر بالای سر کشورهائی چون لیبی، سوریه و حتی سودان و مصر برپا شده بود اوضاع بین المللی به ضرر حکومت های مستبد مستقر در این کشورها تغییر کرد. در آنجا هم، غرب در ابتدا سعی کرد با تحبیب سران این کشورها آنها را به حوزۀ نفوذ خود بکشاند و خلاً حضور شوروی را پر کند. فرانسه و آمریکا از هیچ اقدامی برای نزدیکی و جلب صدام حسین، معمر القذافی، بشار الاسد و سایر دیکتاتورهای عرب چون بن علی و مبارک کوتاهی نکردند. اما وقتی نسیم بهار عربی شروع به وزیدن و پایه های دیکتاتوری های عرب شروع به لرزیدن کرد، آنها با تعویض استراتژی و در پوشش مدافعان حقوق بشر و منادیان آزادی و دموکراسی به دخالت در این کشورها تا حد حملۀ نظامی به لیبی و سوریه اقدام کردند. در استراتژی غرب، مسألۀ دسترسی آسان تر به انرژی و تاًمین منابع آن، گشودن بازارهای مصرف کالا و سرمایه، حضور نظامی و سیاسی در منطقه ای با اهمیت فوق العادۀ استراتژیک نقش درجۀ اول را بازی می کنند. اگر در این میان مردم تونس سعی کرده اند سرشان را از گرداب کنونی خارج نگه دارند به یُمن قدرت سندیکای مستقل کارگران و حضور جامعۀ مدنی زنده و فعال، مانند جنبش زنان و وکلا می باشد که توانسته اند تا اینجا در مقابل موج اسلام گرائی و انتگریسم مقاومت کنند.

مردم اوکراین همچون توده های عرب بین چکش و سندان گیر کرده اند. در اینجا توهم به اروپا و روسیه و بیدار شدن دیو ناسیونالیسم افراطی جای مدینۀ فاضلۀ خیالی اسلام ناب و انتگریسم جنایتکار اسلامی را گرفته است و برای رهائی از این دوزخ، کارگران و زحمتکشان شرق و غرب اوکراین و توده های مناطق مختلف آن، راهی جز وحدت و مبارزۀ مشترک علیه اُلیگارشی سرمایه داری و دولت های رنگارنگ حامی و خادم آنها ندارند. اصلی ترین دغدغۀ خاطر «اصلاح طلبان» لیبرال و نئو لیبرال غرب گرا چون الیگارش ها و تکنوکرات های شرق گرا که قدرت سیاسی را در این ۲۴ سال باهم تقسیم کرده اند خدمت به الیگارش های ریز و درشت غرب و شرق و حامیان و شرکای اروپائی و آمریکائی و روسی آنها می باشد. زدودن توهمات ناسیونالیستی و طرد هرگونه گرایشی که در میان کارگران تفرقه ایجاد کند شرط مقدم در جهت وحدت و سازماندهی مستقل کارگران و زحمتکشان در راه رهائی است.

به حملۀ کنونی روسیۀ پوتین به اوکراین برگردیم: این حمله از یک سو واکنشی به توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپائی اش در تلاش آنها برای پیشروی در اروپای مرکزی و شرقی و گسترش قلمرو ناتو در این منطقه و تهدید «امنیت» و منافع روسیه صورت گرفته است و از سوی دیگر بیانگر توسعه طلبی و کشورگشائی امپریالیستی اولیگارش های ناسیونالیست - شووینیست حاکم بر روسیه است. طی دهۀ اخیر عوامل چندی باعث تشجیع روسیه در این تلاش های توسعه طلبانه گردیده است: تقویت بنیۀ نظامی (غیر هسته ای و هسته ای) روسیه، بهبود وضع مالی و اقتصادی روسیه (از جمله تقویت و تحکیم صندوق ذخیرۀ ارز و طلای روسیه که چهارمین صندوق بزرگ در جهان است)، وابستگی اروپا به گاز و نفت روسیه، افزایش اهمیت روسیه به عنوان صادر کنندۀ بزرگ غله که یک کالای استراتژیک است، استقرار روابط گستردۀ اقتصادی و سیاسی با چین که از سوی این کشور روابط استراتژیک نامیده شده و سرانجام چنانکه در بالا نیز اشاره شد افول قدرت و نفوذ آمریکا و اختلافات درونی اتحادیۀ اروپا و نداشتن قدرت نظامی متحد اروپائی و نبود عزم کاربرد آن در مقابل روسیه. این عوامل باعث پیشروی های کنونی پوتین در اشغال اوکراین شده اند.

طبق آخرین اطلاعات، اتحادیۀ اروپا و آمریکا تحریم های وسیع همه جانبه و بسیار سنگینی علیه روسیه در نظر گرفته اند همچنین تلاش هائی برای تقویت نظامی حکومت اوکراین از سوی آمریکا و متحدانش صورت می گیرد که با گسترش حضور نظامی روسیه و اشغال احتمالی کامل و سقوط احتمالی حکومت اوکراین کارآئی چنین کمک هائی دست کم در کوتاه مدت نمی تواند اوضاع را تغییر دهد.

چنانکه در بالا گفته شد تضاد استراتژیک میان امپریالیسم آمریکا و متحدانش و امپریالیسم روسیه که اینک به جنگی بزرگ و ویرانگر در اوکراین منجر شده منعکس کنندۀ تضاد منافع امپریالیستی و سلطه طلبانۀ میان این دو بلوک است. منافعی که با منافع توده های مردم منطقه اروپا و آسیا و منافع کارگران و زحمتکشان سراسر جهان در تضاد است. این جنگ نه تنها از نظر تلفات انسانی و لطمات اقتصادی و گسترش ناامنی بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز لطمات دیرپا و سنگینی بر کارگران و دیگر زحمتکشان وارد می سازد. طرفداری از هیچ یک از دو طرف این جنگ درست و بجا نیست چون از هر دوسو ناعادلانه و مخالف منافع مردم اوکراین و کارگران و زحمتکشان منطقه و سراسر جهان است.

برای کسب اطلاعا ت بیشتردربارۀ تاریخ گذشته واوضاع سیاسی-اقتصادی امروز اکراین، می توان به مقالۀ زیر(پیش زمینه ها و پی آمدهای بحران اوکراین-) که در تیرماه۱۳۹۳ در سایت آذرخش آمده، و ما در نوشتۀ بالا از آن استفاده کرده ایم، رجوع کرد. خواننده باید توجه داشته باشد که تغییرات اقتصادی و سیاسی این ۷ سال گذشته در این مقالۀ ملحوظ نگردیده است اما تضادها و گرایش های اصلی ذکر شده و در این نوشته هنوز به اعتبار خود باقی است و ما را به درک عمیق تر اوضاع این کشور کمک می کند که در مرکز تضادهای بین قدرتهای جهانی روسیه، آمریکا، اروپا و قدرت بزرگ منطقه ای ترکیه قرار گرفته است.

<http://www.aazarakhsh.org/doc/magale/UKRAINE>

%202014%20.1407258781.doc

**khizesch@**